



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نواهی  
موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - ادله جواز دلیل ششم - مقدمه سوم  
تاریخ: ۱۶ / بهمن / ۱۳۹۸  
مصادف با: ۱۰ جمادی الثانی ۱۴۴۱  
سال یازدهم  
جلسه: ۷۲

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

عرض کردیم دلیل ششم بر جواز اجتماع امر و نهی مبتنی بر چهار مقدمه است که دو مقدمه از این چهار مقدمه در جلسه قبل بیان شد. البته در پایان بحث مقدمات و نتیجه‌گیری از این مقدمات، یک مرور اجمالی نیز بر این مقدمات خواهیم داشت.

#### مقدمه سوم

درست است که ماهیت لا بشرط ممکن است با هزار شرط در وجود خارجی اجتماع کند، یعنی ماهیتی که هیچ شرطی در آن نیست، چه بسا در خارج با شروطی که خارج از ذات آن ماهیت هستند متحد شوند اما به هیچ وجه ماهیت، کاشف، دال و مرآة برای آن شروطی که در خارج با آن متحد شده‌اند نیست ماهیت خودش یک چیز است و آن شروطی که در خارج با ماهیت متحد می‌شوند یک چیز دیگر است و این هیچ دلالت، کاشفیت و مرآتیتی از آن شروط ندارد.

این مطلب مقداری مجمل است و نیاز به توضیح و بسط دارد. همچنین باید روشن شود که این مقدمه برای چه بیان شده است. به طور کلی گاهی ماهیت من حیث هی موضوع برای بعضی از قضایا قرار می‌گیرد. (این را اول درباره بعضی از قضایا شرح می‌دهیم و بعد می‌رویم سراغ غرض اصلی از این مقدمه.) ممکن است به ذهن بیاید که چگونه ممکن است ماهیت در حالیکه نه وجود ذهنی و نه وجود خارجی‌اش مد نظر نیست می‌تواند موضوع یا معروض قرار بگیرد؟ مثلاً می‌گوییم: «الانسان کلی» این جا کلیت به معنای چیزی که ینطبق علی اکثرین، حمل می‌شود بر انسان، این انسانی که در این قضیه موضوع قرار گرفته است چیست؟ آیا منظور وجود خارجی انسان است؟ قطعاً این نیست، زیرا وجود خارجی انسان اصلاً قابلیت صدق بر اکثرین ندارد، مفهوم کلی به هیچ وجه بر انسان به معنای وجود خارجی قابل حمل نیست، زیرا وجود مساوق با جزئیت و تشخیص است، وجود یعنی یک فرد و چیزی که با عوارض مشخصه فردیه تعیین پیدا کرده است. موجود در خارج هیچ‌گاه نمی‌تواند کلی باشد، همیشه جزئی است، باید بگویید: «هذا» «هذا» «ذاک»، این یعنی شیء تحقق پیدا کرده است، وجود پیدا کرده است و کلیت در مورد موجود خارجی اصلاً معنا ندارد. آیا منظور از انسان در قضیه «الانسان کلی» انسان بوجوده الذهنی است؟ این نیز قطعاً نیست، زیرا وجود ذهنی نیز ملازم با تشخیص و فردیت است، وجود ذهنی یعنی همان تصورات انسان که در ذهن شکل می‌گیرد، اگر مفهوم انسان جزئی است. همین الان وقتی به آن فکر می‌کنم در ذهنم حاضر شود و این مفهوم موجود شود، چون این وجود در ذهن تصور شده است، جزئی است، فرض کنید در جایی هستیم که هیچ انسانی نیست، همین که مفهوم انسان را تصور می‌کنم، این انسان متصور در ذهن من موجود ذهنی شده است و این جزئی است. زیرا: اولاً در زمان خاص و مکان خاص این تصور پیدا شده است. ممکن است هم زمان با من هزاران نفر دیگر نیز این مفهوم را تصور کنند. ممکن است من ساعت یازده مفهوم انسان را تصور کنم، ممکن است صبح و ممکن است بعد از

ظهر آن را تصور کنم. پس هر تصویری که از مفهوم انسان در ذهن انسان حاصل شود آن هم جزئی است. وقتی می‌گوییم: جزئی یعنی لاینطبق علی‌الکثیرین، دیگر بر مصادیق متکثر و متعدد قابل انطباق نیست. پس موضوع این چیست؟

در قضیه «الانسان کلی» معنای کلی که مشخص است، منظور از الانسان نیز موجود خارجی نیست، زیرا جزئی است، منظور از الانسان، انسان به وجود ذهنی نیز نیست، زیرا انسان بوجوده الذهنی نیز جزئی است. آنچه که اینجا موضوع برای قضیه الانسان کلی واقع شده است چیست؟ ماهیت الانسان است، طبیعه الانسان است، این ماهیت و طبیعت بدون تقید به قید خارجی بودن آن، بدون تقید به قید ذهنی بودن آن موضوع قرار گرفته و کلی و مفهوم کلی بر آن حمل شده است.

البته این را به عنوان تأکید عرض می‌کنم، به این نکته باید توجه داشته باشیم که «الانسان کلی» درست است که می‌گوییم موضوعش طبیعت و ماهیت انسان است نه انسان بوجوده الذهنی و نه انسان بوجوده الخارجی، ولی ظرف خود این قضیه ذهن است، «الانسان کلی» کجا به عنوان یک قضیه مطرح می‌شود؟ کجا عنوان کلی بر انسان حمل می‌شود؟ این حمل و تشکیل قضیه در چه ظرفی اتفاق می‌افتد؟ ظرف ذهنی، در خارج که کلی حمل بر انسان نمی‌شود، در ذهن است که حمل صورت می‌گیرد و کلی حمل بر انسان می‌شود، اما اینکه در ذهن این قضیه تشکیل می‌شود و کلی حمل بر انسان می‌شود معنایش این نیست که جزئی می‌شود، ظرف تحقق قضیه ذهن است، اما این ملازم با جزئیت نیست.

پس تا اینجا معلوم شد که قضایایی می‌توانیم داشته باشیم که در این قضایا چیزهایی بر ماهیت حمل شوند که جزء ذات ماهیت نیستند، خارج از ذات ماهیت هستند ولی از عوارض ماهیت محسوب می‌شوند و به همین دلیل می‌توانند بر ماهیت حمل شوند و در این موارد ماهیت نه بوجودها الخارجی موضوع است نه بوجودها الذهنی، اگر وجود خارجی ماهیت یا وجود ذهنی ماهیت موضوع باشند در مثل «الانسان کلی» اصلا حمل ممکن نیست، کلی را نمی‌توان حمل بر انسان موجود در ذهن کرد یا موجود در خارج.

ان قلت: حال بعد از اینکه معلوم شد چنین قضیه‌ای را می‌شود تشکیل داد در مرحله دوم سؤال این است که این ماهیت نه بوجودها الذهنی نه بوجود ما الخارجی، یعنی ماهیت من حیث هی، طبیعت، ماهیت من حیث هی، شما خودتان گفتید لیست الا هی، لا موجوده و لا معدومه، لا کلیه و لا غیر کلیه، این را گفتند که ماهیت من حیث هی نه کلی است نه غیر کلی، نه موجود است نه معدوم؛ چطور این جا می‌گویید: در «الانسان کلی» موضوع قضیه عبارت است از «طبیعه الانسان و ماهیه الانسان» وجود خارجی و ذهنی را کنار زدید، طبیعه الانسان و ماهیه الانسان لیست الا هی، طبیعه الانسان لا کلیه و لا غیر کلیه، حال چطور این جا مفهوم کلی را حمل بر انسان می‌کنید؟

قلت: این جا بحث حمل اولی و شایع به میان می‌آید، این دو نکته کلیدی خیلی در بحث ما مؤثر است.

گاهی یک محمول را به حمل اولی حمل بر یک موضوع می‌کنیم و گاهی آن را به حمل شایع حمل می‌کنیم، ماهیت اگر موضوع قرار بگیرد، ماهیت من حیث هی در مرحله ذات و ذاتیات خودش با قطع نظر از هر چیزی خارج از ذات، لیست الا هی، اگر چیزی بخواهد به حمل اولی ذاتی بر این ماهیت حمل شود جز ذاتیاتش بر آن قابل حمل نیست، می‌گوییم: «الانسان حیوان ناطق» این یک حمل اولی ذاتی است، موضوعش چیست؟ طبیعه الانسان، ماهیت و طبیعت که لیست الا هی، حیوان ناطق محمول است و حمل شده است بر انسان ولی این حمل اولی ذاتی است، در حمل اولی ذاتی لیست الا هی، لیست الا ذاتیاته، هیچ چیزی غیر از ذاتیاتش

بر آن قابل حمل نیست، اگر گفته می‌شود ماهیه من حیث هی لیست الا هی، لا کلیة و لا غیر کلیه، این مربوط به حمل اولی ذاتی است، بله الان هم می‌گوییم: «الانسان حیوان»، «الانسان ناطق» چون حیوان و ناطق از ذاتیات انسان هستند، همان لیست الا هی درست است، در حمل اولی ذاتی چه چیزی حمل بر ماهیت می‌شود؟ ذاتیاتش، اما در حمل شایع صناعی تنها ذاتیات حمل نمی‌شود، وقتی می‌گوییم: «الانسان موجوده» طبق آن معیار باید این قضیه غلط باشد، زیرا موجودیت و وجود از ذاتیات ماهیت انسان نیست، ذاتی انسان فقط حیوانیت و ناطقیت است، لذا اگر بگوییم «الانسان موجود» و حمل بخواهد حمل اولی ذاتی باشد قطعاً غلط است، زیرا مفهوم وجود غیر از مفهوم انسان است، اما اگر حمل شایع صناعی باشد، در حمل شایع صناعی قضیه «الانسان موجوده» صادق است. معنای این جمله چیست؟ وقتی می‌گوییم: انسان الان موجود، یعنی ماهیه الانسان قد اتصف بالوجود اما فی الذهن و اما فی الخارج. یک وقت می‌گوییم: الانسان موجود فی الذهن، یک وقت می‌گوییم: «الانسان موجود فی الخارج» این حمل، حمل شایع صناعی است و درست هم هست، معنای حمل شایع صناعی اینجا یعنی ماهیه الانسان در خارج یک فرد پیدا کرده است، یک مصداقی پیدا کرده، مصداق موجود شد، زیرا ملاک در حمل شایع صناعی این است که تغایر مفهومی و اتحاد مصداقی داشته باشند به خلاف حمل اولی، ملاک حمل اولی اتحاد مفهومی است، «الانسان حیوان ناطق» مفهومی یکی است، وقتی ما ذاتیات یک شیء را بر خود شیء حمل می‌کنیم مفهوم این‌ها یکی است، اما وقتی می‌گوییم: «الانسان موجود» مفهوم «موجود» با مفهوم «انسان» مغایرند ولی اتحاد وجودی پیدا کردند، فرد انسان همان فرد موجود است، اتحاد مصداقی برایشان پیدا شده است. الان عنوان موجود، مفهوم موجود که حمل بر انسان شده است از ذاتیات انسان است؟ خیر، ولی در خارج با انسان اتحاد وجودی پیدا کرده است و یکی شده‌اند، مصداقا یکی شده‌اند.

پس وقتی می‌گوییم: ماهیه من حیث هی لیست الا هی لا کلیة و لا غیر کلیه، لا موجوده و لا معدومه، به حسب حمل اولی است، به حسب حمل اولی انسان نه معدوم است و نه موجود، نه کلی است و نه غیر کلی، اما به حسب حمل شایع می‌تواند موجود باشد و می‌تواند معدوم باشد، می‌تواند کلی باشد و می‌تواند غیر کلی باشد. بعد از اینکه این نکته را بیان کردیم می‌آییم سراغ مسئله غضب و نماز. غضب و نماز دو مفهوم کلی هستند، معنایشان نیز کاملاً متفاوت است. ممکن است نماز در بعضی از اوقات مصداقی از غضب شود، یعنی در خارج همان فعل نمازی مصداق تصرف در مال غیر هم باشد، غضب یعنی تصرف در مال غیر بدون اذن، اما این اتحاد وجودی غیر از اختلاف و تغایری است که در عالم مفهوم دارند. این‌ها دو مفهوم و دو عنوان اعتباری هستند اما حال که در خارج مصداقشان یکی شده است، آیا می‌توانیم بگوییم مثلاً نماز کاشف از غضب است؟ درست است که در خارج اتحاد وجودی با آن پیدا کرده است ولی مسئله اتحاد وجودی هیچ ربطی به ذات و ذاتیات ندارد، «الصلوة واجبة» به عنوان یک قضیه است، حال در مقدمه بعدی می‌گوییم، آنکه در این قضیه موضوع قرار گرفته است طبیعت و ماهیت نماز است که وجوب بر آن عارض شده است. وقتی می‌گوییم: «الغضب حرام» غضب یعنی طبیعت و ماهیت غضب محکوم به حکم حرمت شده است. در این دو قضیه موضوع عبارت است از طبیعت و ماهیت من حیث هی. ما اینجا فعلاً امکان اینکه یک طبیعت در یک قضیه موضوع قرار بگیرد را می‌خواهیم بررسی کنیم. نسبت مقدمه سوم و مقدمه چهارم در واقع کأنه نسبت امکان یک شیء به نحو کلی است، یعنی بحث ثبوتی است و بحث اثباتی و تحققش در دایره شرع در مقدمه سوم بیان می‌شود.

پس ما در واقع با آنچه بیان کردیم ثابت کردیم هیچ منعی وجود ندارد که قضیه‌ای تشکیل شود که در آن قضیه موضوع عبارت از طبیعت من حیث هی باشد، نه تنها منعی ندارد بلکه اگر بخواهیم در بعضی از قضایا موضوع را غیر طبیعت و ماهیت قرار دهیم اصلا غلط می‌شود، بالاتر از امکان در «الانسان کلی» و قضایایی از قبیل آن موضوع قضیه عبارت است از طبیعت و ماهیت، اصلا اگر موضوع بخواهد غیر از طبیعت و ماهیت باشد قضیه غلط است، نه وجود خارجی و نه وجود ذهنی هیچ کدام نمی‌توانند موضوع قرار بگیرند، نمی‌گوییم همه قضایا، در بعضی از قضایا اینچنین است، طبیعت من حیث هی لیست الا هی موضوع قرار می‌گیرد، ماهیت لا بشرط، و البته همین ماهیت لا بشرط، همین طبیعت من حیث هی لیست الا هی، می‌تواند برخی از امور خارج از ذات نیز بر آن حمل شود.

پس طبیعت من حیث هی به طور کلی هم در قضایا به حمل اولی می‌تواند موضوع باشد، هم در قضایای به حمل شایع، «الانسان کلی» موضوعش طبیعت الانسان است، الانسان موجود، موضوعش طبیعت الانسان است، در قضیه اول حمل اولی ذاتی است و در قضیه دوم حمل شایع صناعی است، ولی در هر دو یک وجه مشترک وجود دارد، موضوع اینجا طبیعت الانسان است منتهی اگر حمل اولی ذاتی بخواهیم در قضیه داشته باشیم فقط چیزهایی را می‌توانیم به حمل اولی ذاتی بر موضوع حمل کنیم که از ذاتیات آن باشد، بگوییم: «الانسان حیوان ناطق» این حمل اولی ذاتی است، اما اگر بخواهیم به حمل شایع صناعی نیز قضیه تشکیل دهیم آن موقع دیگر ذاتیات را نمی‌توانیم حمل بر طبیعت الانسان کنیم. «الانسان کلی» حمل اولی است یا شایع؟ حمل شایع است، «الانسان موجود» نیز حمل شایع است، در هر دو، موضوع عبارت است از طبیعت الانسان، اما محمول یکی کلی است که جزء ذاتیات انسان نیست و محمول یکی موجود است که آن هم جزء ذاتیات انسان نیست.

#### نتیجه مقدمه سوم

پس در مقدمه سوم گفتیم: ماهیت و طبیعت می‌تواند با خیلی از اموری که خارج از ذات او هستند در خارج متحد شود، اما این اتحاد که در قالب حمل شایع صناعی بروز می‌کند به این معنا نیست که این طبیعت و ماهیت دال، کاشف و راهنمای آن چیزی باشد که در خارج با او متحد شده است، طبیعت الانسان مرآت کلیت نیست، کاشف از کلیت نیست، دال بر کلیت نیست، همانطور که طبیعت الانسان کاشف از وجود انسان و دال بر وجود الانسان و مرآت وجود الانسان نیست.

در غضب و نماز نیز همین است، نماز یک ماهیتی دارد، یک طبیعتی دارد که در خارج می‌تواند با امور خارج از ذات خودش اتحاد مصداقی پیدا کند، مثلا با تصرف در مال غیر به غیر اذنه متحد شود خارجا، اما این اتحاد در خارج به معنای این نیست که نماز آینه آن تصرف در مال غیر باشد، طبیعت الصلوة هیچ وقت کاشف از تصرف در مال غیر نیست، نماز هیچ وقت آینه تصرف در مال غیر که الان در خارج با آن اتحاد وجودی پیدا کرده، نیست، اتحاد وجودی می‌تواند بین نماز و غضب اتفاق بیفتد ولی این اتحاد وجودی سبب نمی‌شود که یکی آینه دیگری شود، یکی کاشف از دیگری شود، یکی آلت برای لحاظ دیگری شود.

«والحمد لله رب العالمین»